

گروه‌های قومی دیگر در افغانستان عبارتند از: ترکمن‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها، بلوچ‌ها و هزاره‌ها. از لحاظ ترکیب دینی نیز، عمده کشور مسلمان سنی هستند با دو اقلیت مهم شیعی، هزاره در مرکز افغانستان و اسماعیلیه در شمال شرقی، حدود هشتاد درصد سنی و بیست درصد شیعه هستند. فرهنگ قبیله‌ای فرهنگ رایج و مسلط در افغانستان است.

«ساختارهای محلی موسوم به «جرگه» که در کمربند قوم پشتون دیده می‌شود نقش عمده را در حفظ بافت اجتماعی بازی کرده است. شوراها که در سایر نواحی افغانستان وجود دارد، از نفوذ کمتری برخوردار است. (ص ۲۷)

مارسدن معتقد است فرهنگ قبیله‌ای پشتون‌ها شباهت زیادی با فرهنگ شبه‌جزیره عربستان دارد. نویسنده با اشاره به تحولات سال ۱۸۹۶ که عبدالرحمن مخالفان پشتوی خود را از جنوب به شمال تبعید کرد، از این پشتون‌های شمال به عنوان پایگاهی برای طالبان در سال‌های بعد یاد می‌کند.

مارسدن با اشاره به نهادهای مهم جامعه قبیله‌ای افغان‌ها، از جمله «لویه جرگه» به خوبی نشان می‌دهد که چگونه حاکمان با رسمیت دادن به این نهادها، سعی در گسترش پایگاه نفوذ خود داشته‌اند.

امروزه که طالبان به عنوان یک حکومت مضمحل شده‌اند و حکومت مستقر به ریاست کرزای برپاست، شاهد بهره‌برداری حکومت از این نهاد هستیم. برگزاری اجلاس لویه جرگه توسط کرزای، روش سنتی کسب مشروعیت در جامعه قبیله‌ای افغان‌هاست.

مارسدن ضمن تحلیل تاریخی خود سعی دارد تضاد مهم میان آنچه سنت و مدرنیسم خوانده می‌شود یا به عبارتی ارزش‌ها و هنجارهای سنتی - دینی و ارزش‌های زندگی مدرن را که در جوامع اسلامی مشهود است در افغانستان نشان دهد. او در فصول بعد، از این الگو برای تحلیل یکی از ریشه‌های ظهور و گسترش جنبش طالبان بهره برده است. از نظر او واکنش عنصر سنتی - دینی در جامعه قبیله‌ای افغان، که توسط طالبان سازماندهی شد یکی از علل گسترش نفوذ طالبان بود.

فصل سوم کتاب با عنوان «مجاهدین» به بررسی احزاب و گروه‌هایی می‌پردازد که بر ضد حزب دمکراتیک خلق و نیروهای شوروی دست به سلاح بردند. احزاب مجاهدین ساخته و پرداخته دست‌های خارج از افغانستان هستند. امریکا، پاکستان، عربستان و ایران هر کدام به نوبه خود گروه‌هایی را مورد حمایت قرار می‌دادند که به صورت مالی و نظامی صورت می‌گرفت. بیشتر این احزاب از جمله «جمعیت



ظهور و سقوط

طالبان

محمد جواد شفیعی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

● طالبان؛ جنگ مذهب و نظام جدید در افغانستان

● پیتر مارسدن

● کاظم فیروزمند

● مرکز

● ۱۳۷۹، ۲۱۶ صفحه

کتاب «طالبان» نوشته پیتر مارسدن که خود از مدیران آژانس‌های بشردوستانه کمک‌رسان به افغانستان است و موضوع مورد علاقه‌اش جهان اسلام و خاورمیانه است، به بازار عرضه شده است.

کتاب گرچه در پی به دست دادن شناختی از جنبش طالبان را با ریشه‌های قومی - دینی و عوامل خارجی گسترش آن می‌باشد، در عین حال نقبی به برخی ویژگی‌های تعامل میان غرب و اسلام، به عنوان دو نظام ارزشی است. نگارنده سعی دارد، جنبش طالبان را در یک روند تاریخی مطالعه کند. به زبانی دیگر گرچه فصول کتاب موضوعات متفاوتی را بررسی می‌کند اما وجه مشترک همگی آن «طالبان» و شناخت یا عکس‌العمل آنهاست.

مروری بر مباحث کتاب

فصل اول به «مقدمه» اختصاص داده شده است و نگارنده جایگاه این کتاب را یادآور می‌شود که: «این کتاب درباره روابط است: بین غرب و جهان اسلام، بین جنبش‌های مختلف در جهان اسلام و در افغانستان و بین مردم افغانستان... کوششی است برای درک تصویری که اجزای مختلف آن را هر چه بیشتر دنبال کنیم، پیچیده‌تر می‌شود. طالبان فقط جلوه‌ای از اثر کشمکش‌های افغانستان است اما رشته عواملی را برجسته می‌کند در وجه رابطه اسلام و مسیحیت، تحولات درون جهان اسلام به عنوان یک دین و عنوان مبنای ایدئولوژی سیاسی...» (ص ۱۵)

مارسدن در پی به دست دادن شناختی عینی از وضعیت موجود افغانستان در هنگامه‌ای است که طالبان در حال پیش‌روی در افغانستان است. «از این رو به اعتقادات طالبان و نحوه تجلی این اعتقادات در نواحی مختلف افغانستان و مرتبط با عناصر مختلف در میان اهالی توجه دارد. هم‌چنین صرفاً به طور آزمایشی بسیاری از تأثیرات احتمالی، اعم از فرهنگی و دینی را که ظاهراً خط‌مشی طالبان و تحقق آن را شکل داده است، کشف می‌کند.» (ص ۱۶)

فصل دوم کتاب با عنوان «طبیعت افغانستان» به وضعیت جغرافیایی این سرزمین صحرائی - کوهستانی پرداخته است که گندم آبی و خشک‌خاش عمده‌ترین تولیدات آن است.

مارسدن درباره وضعیت قومی، زبانی و دینی مردم افغانستان می‌نویسد: «گروه قومی عمده، یعنی پشتون‌ها، در بخش جنوبی کشور در قوسی که قوم هزاره را در مرکز افغانستان دور می‌زند ساکنند... پشتون‌ها زبان خاصی دارند که پشتو نامیده می‌شود و با دری که از گویش‌های فارسی است و در سایر نواحی کشور به آن تکلم می‌شود تفاوت زیادی دارد.» (ص ۲۶)



اسلامی» به رهبری برهان‌الدین ربانی؛ «حزب اسلامی» به رهبری حکمتیار و... مورد حمایت پاکستان و آمریکا بوده‌اند و احزاب شیعه مورد حمایت ایران. مارسدن در فصول آخر کتاب این سؤال را مطرح می‌کند که آیا رادیکالیسم احزاب مجاهدین یا طالبان، آنچنان که در دوره رژیم هوادار شوروی دیده شد، بخش ناگزیری از روند سیاسی افغان است یا این که این گونه رادیکالیسم مورد توجه کسانی است که بیرون از افغانستان‌اند و آن را وسیله تعقیب اغراض خاص قرار می‌دهند و بنابراین آنجا که احتمال می‌رود رو به زوال رود تشدید می‌کند.

مارسدن با بررسی چگونگی تبدیل وحدت احزاب مجاهدین بعد از تصرف کابل به تفرق و اختلاف، علت اصلی ظهور طالبان را هرج و مرج ناشی از جنگ داخلی احزاب مجاهدین می‌داند.

فصل چهارم با عنوان «رزمندگان خدا» به بررسی ماهیت طالبان می‌پردازد. مارسدن معتقد است ورود طالبان به صحنه افغانستان با ابتکار دولت پاکستان نسبت به اعزام یک کاروان تجاری از راه افغانستان و از مسیر قندهار و هرات به ترکمنستان مصادف شد. کاروان هنگام ورود به افغانستان در مسیر سفرش از کویته به شمال، مورد حمله یک گروه مسلح قرار گرفت. بلافاصله گروه دیگری به کمک کاروان شتافت و مهاجمان را عقب راند، اینان طالبان بودند.

طالبان در ۱۹۹۴ گروه خودجوش کوچکی در قندهار بودند که اعضای از طلاب علوم دینی بودند و از رفتار مجاهدین برای کسب قدرت به خشم آمده و تصمیم گرفتند دست به عمل بزنند. مارسدن چند و چون حمایت‌های خارجی از طالبان را مبهم ارزیابی می‌کند اما معتقد است، پاکستان، آمریکا و عربستان سعودی در این کار دخیل بوده‌اند.

زمینه ایدئولوژیک جنبش طالبان، مدرسه‌ها و حوزه‌های علوم دینی در اردوگاه‌های پناهندگان که محل آموزش دین بر مبنای قرائت قرآن بود، می‌باشد. ویژگی‌های دیگر جنبش طالبان عبارتند از: دارای اکثریت پشتو، انحصاراً سنی، سخت و ابسته به تعهد مداوم سربازان، آمادگی تا حد شهادت، اولویت ریشه‌کنی فساد، اعاده نظم و قانون.

نویسنده این نکته را فراموش نکرده است که جنبش طالبان به سبب بازگرداندن نظم و امنیت به برخی شهرها از جمله قندهار و این که مانند احزاب مجاهدین به غارت و تجاوز نپرداختند شهرت زیادی کسب کرده و آشکارا در برخی مناطق مورد حمایت مردم واقع شده‌اند.

نکته مهم و قابل توجه در تحلیل مارسدن آن است که او علاوه بر نشان دادن حمایت قدرت‌های خارجی از طالبان، زمینه قومی و اجتماعی گسترش این جنبش را نشان می‌دهد. برخلاف تحلیل‌هایی در ایران که طالبان را دست نشانده آمریکا می‌داند و از پاسخ به این پرسش که پس چگونه این دست نشانده مورد

غضب حامی واقع شد، تحلیل معتبری ارائه نمی‌کند، مارسدن با نشان دادن زمینه‌های اجتماعی این جنبش و این که طالبان از هر کمکی برای مقاصد خود بهره‌برداری می‌کردند و به نوعی استقلال نسبی قائل شدن برای طالبان، بهتر از عهده ابهامات برمی‌آید. فصل پنجم با عنوان «مرام طالبان» جایگاه قومی - دینی این جنبش را بررسی می‌کند. نویسنده دیدگاه‌های کلیشه‌ای که اسلام را معادل بنیادگرایی یا تروریسم قرار می‌دهد به نقد می‌کشد و با اشاره به تنوع برداشت‌ها از اسلام و تنوع جوامع اسلامی از جوامع نسبتاً لیبرال مصر و اردن تا جامعه مکتبی و زاهدانه عربستان، خواستار تفکیک در ماهیت قضاوت درباره اسلام می‌شود. طالبان در رأس طیف مکتبی زاهدانه جای می‌گیرد. هدف طالبان پاکسازی افغانستان به تنهایی بوده است و به دنبال صدور تفسیر خاص خود به آن سوی مرزها نبوده‌اند.

طالبان سیستم «جرگه» را به عنوان هیات‌های تصمیم‌گیری پذیرفته است، از این رو - مشارکت براساس حزب سیاسی را رد می‌کند. رویه‌های طالبان در مورد لباس زنان، چهره مردان و رعایت سختگیرانه آداب و مراسم دینی از مسائلی بوده است که مورد انتقاد غرب واقع شده است.

فصل ششم کتاب با عنوان «جنبش‌های اسلامی پیشین» به بررسی جنبش‌های مختلف جهان اسلام و شباهت‌هایی که با طالبان دارند می‌پردازد. هدف مارسدن از یک سو نشان دادن تنوع و تکثر در برداشت‌ها، از اسلام و جنبش‌های سیاسی آن و از سوی دیگر تأثیر جنبش‌های گوناگون جهان اسلام بر طالبان است: نویسنده، اخوان‌المسلمین، جنبش وهابی در عربستان (که بیشترین شباهت را با طالبان دارد)، جنبش قذافی در لیبی و انقلاب ۱۹۷۹ ایران را مورد بررسی قرار داده است.

فصل هفتم با عنوان «سنت اسلامی افغان» به اسلام افغان می‌پردازد. در افغانستان اسلام یا باورهای پیش از اسلام و آداب قبیله‌ای چون پشتو نوالی آمیخته بوده است. از نظر مارسدن، تفکر علمای اسلامی در افغانستان بیشتر تحت تأثیر عبدالعلاء مودودی بوده که در ۱۹۴۱ جماعت اسلامی را در هند پایه‌گذاری کرد. اعتقادات طالبان به عدم سازش با ارزش‌های غربی، اتکای کلی به شریعت، کنار گذاشتن زنان از جامعه و... از تأثیرات مودودی است.

فصل هشتم با عنوان «سیاست‌های طالبان درباره جنسیت» به این مسئله می‌پردازد که خط‌مشی طالبان درباره جنسیت چهار عنصر اصلی دارد: «ممنوعیت اشتغال زنان مگر در بخش بهداشت و درمان؛ تعطیل موقت تحصیل رسمی زنان تا زمان تهیه مواد درسی مناسب؛ وضع مقررات شاق برای پوشاک مردان و زنان... و اعمال کنترل شدید بر رفت و آمد زنان در بیرون از خانه...» (ص ۱۳۲)

مارسدن در پایان این فصل در زمینه چگونگی

ورود طالبان به صحنه افغانستان با ابتکار پاکستان در

اعزام کاروانی تجاری از راه افغانستان به ترکمنستان

مصادف شد؛

کاروان هنگام ورود به افغانستان

در مسیر سفرش، مورد حمله

یک گروه مسلح قرار گرفت،

بلافاصله گروه دیگری

به کمک کاروان شتافت و

مهاجمان را عقب راند،

اینان طالبان بودند

برخورد با سیاست‌های جنسیتی طالبان خواستار آن می‌شود که در گفتگو با طالبان؛ احترام به ارزشهای آنان رعایت شود. چرا که، گروهی که احساس خطر کند یا مورد حمله بی‌امان باشد دیدگاهش را سخت‌تر و منجمدتر خواهد کرد چرا که نیازمند آن است و جوهی از هویت خود را برجسته‌تر کند.

فصل نهم کتاب با عنوان «گفتگو با سازمان‌های بشردوست» به نقش آژانس‌های سازمان ملل و دیگر سازمان‌های غیر دولتی بعد از عقب‌نشینی شوروی و خصوصاً مشکلاتی که این آژانس‌ها در دوره طالبان داشته‌اند می‌پردازد.

فصل دهم با عنوان «طالبان و جامعه بین‌المللی» به واکنش‌های کشورهای جهان به ظهور و مشی طالبان پرداخته و مبحثی توصیفی است تا تحلیلی. نکته قابل نقد در این فصل آن است که مارسدن معتقد است بی‌اهمیتی طالبان به حقوق فردی به دلیل این است که نظام ارزشی اسلام بر آزادی فردی تأکید ندارد و فرد تحت‌الشعاع جامعه است. بحثی که به نظر نمی‌رسد - صحیح باشد و با بحث نظام قبیله‌ای افغان‌ها خلط شده است و آن تفکیکی که نگارنده در مواجهه با اسلام همواره یادآوری می‌کند در این مبحث نادیده انگاشته شده است. بسیاری از نویسندگان معتقدند یکی از ویژگی‌های اسلام در جامعه قبیله‌ای عرب، اهمیت دادن به «فرد» در برابر «قبیله» است. گرچه تحقیق این نکته که معنای فرد در اسلام با معنای فرد در مکاتب غربی خصوصاً بعد از رنسانس چه نسبتی دارد، بسیار لازم و روشنگر است.

برخلاف برخی از تحلیل‌ها که طالبان را

دست‌نشانده آمریکا می‌داند،

مارسدن با نشان دادن

زمینه‌های اجتماعی این جنبش

و این که طالبان از هر کمکی

برای مقاصد خود

بهره‌برداری می‌کردند،

به نوعی استقلال نسبی

برای آنها قائل می‌شود

فصل یازدهم با عنوان «تصویر منطقه‌ای» رابطه احزاب و گروه‌های داخلی افغان و نفوذ کشورهای منطقه بر روی آنان را بررسی می‌کند.

فصل آخر با عنوان «فرجام» به نوعی جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلیه مباحث است. مارسدن امیدوار است این مطالعه طریق مؤثری برای متمایز کردن نهضت‌های اسلامی باشد.

بررسی کتاب:

اولین نکته‌ای که باید درباره کتاب مارسدن گفت، این است که کتاب «طالبان» در کل از جمله آثار خوب در زمینه تحلیل یک دوره از تاریخ افغانستان است که به رغم نکاتی که در ادامه به آنها پرداخته‌ام، باید به نویسنده و همچنین مترجم کتاب تبریک گفت.

۱. مارسدن در این اثر، علاوه بر تحلیل وقایع، به ناچار نگاهی توصیفی نیز به گوشه‌هایی از وقایع افغانستان دارد. کاوش در صحت و سقم چگونگی این وقایع کاری ضروری است. اما به دلایل بسیار و از جمله قلت منابع و عدم دسترسی به آگاهان از این وقایع چنین قضاوتی درباره کتاب امکان‌پذیر نبود. تنها شرح یک واقعه در کتاب در گفتگو با یکی از متخصصان مسائل افغانستان مورد تردید قرار گرفت:

مارسدن، در صفحه ۶۷ کتاب آنجا که از درگیریهایی مجاهدین در کابل سخن می‌گوید از واقعه‌ای به نام «قتل عام افشار» یاد کرده که بسیار مشهور است. مارسدن می‌نویسد: «نیروهای مسعود مآلاً جانب اتحاد اسلامی را گرفتند و هر دو گروه در فوریه ۱۹۹۳ در

غرب کابل به کشتار وحشیانه‌ای دست زدند که به قتل عام افشار مشهور شد. روشن نیست که مسعود چگونه به این موضع کشیده شد.» در صورتی که مسئله قتل عام افشار بدین صورت بوده که نیروهای اتحاد اسلامی از غرب کابل - که ناحیه تحت نظر وحدت اسلامی بود - به این شهر حمله‌ور شدند و احمدشاه مسعود حمایت زیادی از این گروه که مؤتلف احمدشاه مسعود بودند، نکرد. این مسئله به تضعیف غرب کابل مدد رساند و آن قتل عام و تجاوزهای وحشیانه رخ داد.

بعدها احمدشاه مسعود از این کار خود اظهار پشیمانی کرد و تنها هنگامی که طالبان به عنوان یک قدرت در صحنه افغانستان مطرح شدند، طرفدار اتحاد اقلیت‌ها برای مبارزه با طالبان شد. مسئله‌ای که یکی از علل مهم موفقیت مقاومت مسعود در پنجشیر بود. این که احمدشاه مسعود در عدم حمایت جدی از وحدت اسلامی به آن موضع کشیده شد، پرس و جوی بیشتری را طلب می‌کند اما شاید اندیشه یکدست‌تر کردن قدرت در کابل یکی از عوامل بوده باشد. مسعود تاجیک بود و در هنگامی که در کابل روی کار آمد، تبعیض‌های زیادی در بین اقوام خصوصاً شیعیان اعمال می‌کرد. برای مثال از هر ده دانشجویی که برای بورس به کشورهای خارجی فرستاده می‌شد، هشت نفر آن تاجیک بودند.

۲. مارسدن در صفحه ۱۱۶ کتاب، آنجا که به مقایسه جنبش طالبان و انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد، یک تفاوت مهم میان این دو نهضت را در این می‌داند که آیت‌الله خمینی (ره) پیش از رسیدن به قدرت طرح دقیقی از ساختار حکومت و سازماندهی آن داشت، حال آن‌که طالبان به طور تصادفی به قدرت رسید.

در مورد نظر امام خمینی (ره) درباره ساختار حکومت، امروز در ایران بحث‌های فراوانی صورت گرفته است و در کل می‌توان این تحلیل مارسدن را نادرست دانست. امام خمینی (ره) کلیات مربوط به حکومت اسلامی را ترسیم کرده بود، طرح دقیقی از ساختار حکومت بعد از انقلاب نداشت. صحت این امر هم در موافقت ایشان با پیش‌نویس قانون اساسی که دولت موقت تهیه کرده بود، مشخص می‌شود. در این پیش‌نویس بحث مربوط به ولایت فقیه گنجانده نشده بود و در اثر تحولات سیاسی سال‌های اول انقلاب، ساختار سیاسی جهت مشخصی پیدا کرد و تا سال ۱۳۶۸ (بازنگری قانون اساسی) این ساختار در حال نوسان بود.

مسئله دیگر این است که طالبان به طور تصادفی به قدرت نرسیدند و این تحلیل مارسدن با مؤلفه‌های دیگر تحلیل او درباره جنبش طالبان و وابستگی‌اش به پاکستان و وابستگی غیرمستقیم آنها به آمریکا، ناهمخوانی آشکار دارد. طالبان جنبش برنامه‌ریزی شده‌ای بود که زمینه اجتماعی داشت، اما همچون

جنبش انقلابی ایران تصور دقیقی از ساختار حکومت آینده خود نداشت. طالبان فرصت آن را نیافت که عقاید خود را به سطح یک ایدئولوژی ارتقاء دهد، بنابراین رفتارهای گوناگونی در استان‌های مختلف افغانستان از خود به نمایش گذاشت.

۳. مارسدن در تحلیل ریشه‌های پیدایش طالبان و عوامل رشددهنده آن هیچ اشاره‌ای به نقش سازمان القاعده و شخص بن‌لادن نمی‌کند. این در حالی است که القاعده و بن‌لادن از ۱۹۸۹ در پیشاور پاکستان فعالیت چشمگیری داشتند و تحلیل‌گران معتقدند بن‌لادن در تقویت طالبان چه از لحاظ ایدئولوژی و چه از لحاظ مالی، یکی از ارکان به حساب می‌آید. از سوی دیگر بن‌لادن داماد ملا عمر است و طالبان تا آخرین لحظه و تا آخرین توان از استرداد او به آمریکایی‌ها جلوگیری کردند. به معنی دیگر عدم استرداد بن‌لادن به نابودی جنبش طالبان انجامید.

۴. نویسنده کتاب طالبان در تحلیل پیدایش طالبان، چگونگی سازماندهی نظامی جنبش طالبان را به طور کلی نادیده گرفته است.

واقعاً رزمندگان طالبان در هسته اولیه چند نفر بودند؟ در کجا سازماندهی نظامی و آموزشی یافتند؟ این نکته در این رابطه جالب توجه است که طالبان از زمان فتح قندهار، دارای نیروی هوایی بود، پس آموزش‌های دقیق نظامی ضرورت کامل داشته است.

۵. اکنون طالبان به عنوان یک حکومت مستقر از صحنه سیاسی افغانستان کنار رفته و وضعیت جدیدی بر آن حاکم شده است. کتاب مارسدن به خوبی نشان می‌دهد که طالبان جنبشی بود که با تکیه بر «امنیت» و رفع هرگونه ناامنی و تجاوز در داخل افغانستان توجه مردم را به خود جلب کرد. مردمی که در سال‌های طولانی جنگ و درگیری مورد همه‌گونه تجاوز و هتک حرمت از سوی همه گروه‌ها - چه شوروی‌ها و چه احزاب مجاهدین قرار گرفته بودند. حس ناامنی آن قدر قدرت داشت که گروه واپسگرایی همچون طالبان بر افغانستان چیره شد و حتی استقبال مردمی به دست آوردند.

اما تحولات بعدی، خصوصاً بعد از این که طالبان بر نود درصد خاک افغانستان حاکم شد، صورت دیگری پیدا کرد. سلب آزادی‌های اولیه مردم و مقید کردن آنها به برخی رفتارها بعد از مدتی نه چندان طولانی، شورش‌های بسیاری را بر ضد روش‌ها و سیاست‌های طالبان بروز داد. این شورش‌ها خصوصاً در کابل و هرات که شهرهای مدرن‌تری بودند و ارزش‌های زندگی جدید را بیشتر تجربه کرده بودند مشهودتر بوده است. به نظر می‌رسد ظهور و افول طالبان و نوع برخورد آنها با مقوله «امنیت و آزادی» آزمایشگاه در دسترسی برای تحقیق در این نکته باشد که در فضای دنیای امروز تکیه به مقوله «امنیت» و نفی آزادی‌های مشروع انسان‌ها، تکیه‌گاه قابل اعتمادی برای نظام‌های سیاسی نیست.